

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم
 در حق او مدح و در حق تو ذم
 مابری از پاکت و ناپاکی همه
 من نگردم امر تا سودر کنم
 در حق او نوز و در حق تو ناز
 در حق او نیک و در حق تو بد
 هندوانه اصطلاح هند مدح
 من نگردم پاکت از سبب پیشان
 مابرون را ننگیم و قال را
 ناظر قلبیم اگر خاشع بود
 زانکه دل جوهر بود کفن عرض
 چند این الفاظ و اضمار و مجاز
 آنشی از شقی بر جان بر نوز
 موسی ادا دانا دیکسند
 هر کسی را اصطلاحی داده ایم
 در حق او شهو و در حق تو سم
 اگر آن جانی و جالاکتی همه
 بلکه نابریگان جسودی کنم
 در حق او و در حق تو خار
 در حق او خوب و در حق تو رد
 سندی اصطلاح سند مدح
 پاک هم ایشان شوند و در شان
 مادر و نژاد نیکیم و حال را
 که کف لفظ ناخضع رود
 بطفیل آمد عرض جوهر عرض
 سوزند هم سوزبان سوز سوز
 سر بر فکر و عبات را بسوز
 موصی جان روانان دیکسند
 علاقترا

عاشقانه افسوس سوزید تیرت
 که خطا کوید و را خاطی مکنو
 خون شهیدانه از آب اولبیزت
 در درون کعبه رسم قبله تیرت
 نه ز سر من فلک و وزی تجو
 ملت عاشقی رغبتها جداست
 لعل اگر در هر نبود پاک نیست
 بعد از آن در موسی حق نهفت
 درد موسی سخن را بختند
 چند بچو دشت و چند کند کجود
 بجاری کز شرح کویم ابلهست
 چونکه موسی این خطاب از حق شهید
 بر تن پای آن سرگشته راند
 برده و بران خراج و عشرت تیرت
 که نشود به خون شهید او امشو
 این خطا از صد صواب اولبیزت
 چه غم از غلص را با چه تیرت
 جام چکانه آنچه فرمای رفو
 عاشقانه از مذهب و ملت جداست
 عشق در دربار غم غمناک نیست
 ازهای کف کان ناید کفخت
 دیدن و کفن بر هم آمیزند
 چند پید از ان سوی آب
 زانکه شرح این و رای اگر ابلهست
 در میان از آنچه جو بان دوید
 کرد از نره بیابان برفشاند